



بحران قره‌باغ و گسست‌های هویتی در قفقاز جنوبی

در طول تاریخ دو دهه‌ی گذشته شرایط حاکم بر قفقاز جنوبی به گونه‌ای پیش رفته است که هیچ یک از سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان نتوانسته‌اند خود را بعنوان کشور فائق و تعیین کننده در منطقه به اثبات برسانند.

به گزارش آران نیوز به نقل از حوزه، عارف عبداللهی دکترای علوم سیاسی و احمد رسولی کارشناس ارشد روابط بین الملل در مقاله ای به بررسی تحولات اخیر در منطقه قره باغ و قفقاز جنوبی پرداخته است که تقدیم خوانندگان ارجمند می شود:

بحران قره باغ و گسست های هویتی در قفقاز جنوبی

استقلال جمهوریهای قفقاز جنوبی از شوروی سابق در سال ۱۹۸۹ میلادی، هرچند به این کشورها خودمختاری اعطا نمود، اما با توجه به گسست تاریخی این منطقه، شکافهای هویتی به عنوان آتش زیرخاکستر سربرآوردند. تاریخ منطقه قفقاز جنوبی، چنان رقم خورده است که این کشورها را در حالت واگرایی و ضدیت با یکدیگر تعریف می نماید و موجبات شکل گیری گسل هایی را فراهم نموده است که امروزه بعنوان عامل هویت بخش این کشورها تبیین می گردد. این پژوهش به بررسی چرایی درگیری های طولانی مدت آذربایجان و ارمنستان با بهانه کسب هویت پرداخته است. از این رو، سؤال اصلی پژوهش این است که منازعه ی قره باغ بین آذربایجان و ارمنستان، روند هویت ساز منطقه ای را به چه سمت و سویی هدایت می کند؟ و فرضیه اصلی پژوهش نیز عبارت است از این که فضای حاکم بر قفقاز جنوبی با توجه به تجربه های واگرایی تاریخی، روند مسئله قره باغ را از قالب درگیری نظامی صرف خارج ساخته و کشورها را برای تثبیت هویت خویش به ادامه چنین درگیریهایی سوق داده است؛ درحالیکه چیدمان هویتی حاکم بر قفقاز جنوبی مبتنی بر اختلافات تاریخی است که با تغییر دیدگاه نخبگان و بازتعریف آن هویت، همگرایی می تواند جایگزین واگرایی موجود گردد. این پژوهش با روش اسنادی و کتابخانه ای به جمع آوری داده ها پرداخته و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به تبیین مطالب جامه عمل پوشانده است. یافته های پژوهش نشان می دهد که کشورهای این منطقه با توجه به اختلافات و گسست های تاریخی، بسوی کسب هویت‌های جداگانه و تعریف غیریت های نزدیک سوق داده است؛ در حالیکه آنها برای تثبیت شخصیت مستقل خویش و کسب هویت تاریخی گمشده، به بازتعریف نگاه تاریخی خویش به منطقه و کشورهای همسایه نیاز دارند. از این رو، بحران قره باغ، فراتر از یک درگیری صرف برای تصاحب یک منطقه، نشانه ای از تلاش آذربایجان و ارمنستان برای دستیابی به هویت تاریخی میباشد.

۱. جستارگشایی

هویت هر ملتی، در درجه نخست، زاینده محیط جغرافیایی، فرهنگ حاکم و آداب و سنن اجتماعی آن ملت است. هویت بر ماهیت، هستی و وجودی اطلاق می شود که از طریق صفات ذاتی آن وجود قابل شناسایی باشد. هویت یکی از نیازهای روانی انسان و پیش نیاز هرگونه زندگی اجتماعی است. هر ملتی الگوهای رفتار منحصر به فرد خود را دارد که برای ملل دیگر که دارای زمینه های فرهنگی دیگری هستند، بیگانه است. هویت یک ملت تعهدآور و مسئولیت زا و برخاسته از هویت مکانی است که زمینه پویندگی و پایداری آن ملت را فراهم می آورد. از این رو ورود هرگونه خلل و آسیب به هویت یک ملت می تواند زمینه ساز بروز بحران های ناپایداری در آن ملت و یا کشور گردد.

منطقه ی قفقاز جنوبی از جمله مناطقی می باشند که از لحاظ انسجام ملی و هویتی در وضعیت مناسبی ارزیابی نمی شود. اما سیر تحولات تاریخی و زندگی مشترک چندین ساله ی مردمان آن منطقه، نشان میدهد علیرغم تمامی اختلاف نظرها، ساکنین قفقاز جنوبی خود را بخشی از یک منطقه می دانند، کما اینکه به دلیل تنوع قومی و مذهبی زیاد هنوز نتوانسته اند به طور کامل فرایند دولت- ملت سازی را تکمیل نمایند. باید توجه داشت که در طول تاریخ دو دهه ی گذشته؛ شرایط حاکم بر قفقاز جنوبی به گونه ای پیش رفته است که هیچ یک از سه کشور جمهوری آذربایجان، ارمنستان و گرجستان نتوانسته اند خود را بعنوان کشور فائق و تعیین کننده در منطقه به اثبات برسانند و همیشه تلاش داشتند تا هرکدام به فراخور امکانات، محدودیت ها و مقدرات خود، مناسبات خود را با بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای تنظیم نمایند. در این بین تاثیر عامل هویت بر هریک از مولفه های دیگر از جمله قدرت، سیاست داخلی و خارجی، فرهنگ، انسجام ملی، توازن اجتماعی، افکار عمومی و همچنین از هم گسستی فکری و وجود ریشه های مستحکم و موثر در بی ثباتی آن ملت و . . . موضوعاتی می باشد که نمی توان از آنها چشم پوشی کرد.

نبرد ناگورنو- نقره باغ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۸۸ آغاز شد. قره باغ، منطقه ای در همسایگی ایران در ناحیه شمالی واقع شده و ریشه اختلاف این دو کشور بر سر مسئله ارضی است و جمهوری آذربایجان و ارمنستان هر کدام این منطقه را جزئی از خاک خود می دانند و در حال حاضر در تصرف نیروهای نظامی روسیه می باشد. نبرد در این منطقه تاکنون صدها کشته و زخمی برجا گذاشته است. درگیری میان آذربایجان و ارمنستان، تازگی ندارد و مهره های موجود در این منطقه از شکاف های عمیقی تغذیه می شود. درگیری مرزی میان آذربایجان و ارمنستان یک رخدادی است که در منطقه قفقاز جنوبی شکل گرفته است اما تحلیل این رخداد به خود مسئله بازمی گردد و فراتر از تحلیل های منطقه ای جای می گیرد. از این رو، پژوهشی علمی در شناخت علل اصلی بحران طولانی مدت قره باغ با توجه به تلاش برای کسب هویت انجام نگرفته است و این پژوهش با بررسی شکافهای موجود در قفقاز جنوبی به دنبال پاسخ به این پرسش است. درگیری بر سر قره باغ بین آذربایجان و ارمنستان، روند هویت ساز منطقه ای را به چه سمت و سویی هدایت می کند؟ فرضیه اصلی ما این است که فضای حاکم بر قفقاز جنوبی با توجه به تجربه های واگرایی تاریخی، روند مسئله قره باغ را از قالب درگیری نظامی صرف خارج ساخته و کشورها را برای تثبیت هویت خویش به ادامه چنین درگیریهایی سوق داده است؛ درحالیکه چیدمان هویتی حاکم بر قفقاز جنوبی مبتنی بر اختلافات تاریخی است که با تغییر دیدگاه نخبگان و بازتعریف آن هویت، همگرایی می تواند جایگزین واگرایی موجود شود.

۲. ادبیات (پیشینه) پژوهش

با بررسی ادبیات موجود پیرامون مقوله ی بحران هویت در قفقاز جنوبی در میان آثار فارسی و انگلیسی، می توان چنین اظهار داشت که با وجود کثرت منابع در تجزیه و تحلیل وقایع، هیچ کدام از آثار نگارش شده موضوع مورد مذاقه را از زاویه تأثیر بحران هویت بر موضوع قره باغ، مورد بحث قرار نداده اند و یا اینکه تاکنون رویه غالب در بررسی بحران قره باغ، تأثیرپذیری از بحران هویتی نبوده

در «کتاب سبز جمهوری آذربایجان» وضعیت جغرافیایی، انسانی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بطور کلی مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته، لکن عمده اطلاعات آن مربوط به سال ۱۳۷۶ به قبل است، همچنین به مسائل مربوط به بحران هویتی قره باغ پرداخته نشده است.

ولی جباری در کتاب «شیعیان جمهوری آذربایجان»، تاریخچه تشیع و وضعیت جغرافیایی، ساختار سیاسی و نقش احزاب شیعی پس از انقلاب ایران در این کشور را مورد ارزیابی قرار داده است. در این کتاب فقط به نقش احزاب سیاسی شیعی پرداخته شده، اما موضوع رقابت هویت مذهبی با هویت ترکی مورد مطالعه قرار نگرفته است.

"بررسی مناقشه ی قره باغ از منظر حق تعیین سرنوشت ملت ها"، نوشته ی آقایان ابراهیم آقامحمدی علی همایون آقامیرلو، آمده است که ارمنستان با تفسیر آزادانه از حق تعیین سرنوشت ملت ها ولایت خودمختار ارمنی نشین قره باغ در جمهوری آذربایجان را به تصرف خود درآورده است.

علی ولیقلی زاده در مقاله ی خود با عنوان "تبیین عوامل مؤثر در شکل گیری الگوهای مختلف رفتاری در بحران قره باغ" معتقد است، تعارضات و تفاوت های ادراکی هر کدام از بازیگران نسبت به این متغیرها باعث می شود که بازیگران درباره تحولات جاری پیرامون بحران قره باغ و حل آن رفتارهای مبهم و متناقضی از خود نشان دهند.

مجتبی روستایی در مقاله ی خود با عنوان "ژئوپولیتیک بحران در قره باغ و بررسی نظری راه حل آن" و با استفاده از مدل امنیتی سازه انگارانه، راهکار حل بحران در این منطقه را ارائه می دهد. این مدل بیان می کند که ریشه تهدیدات در اذهان بازیگران است و برداشت های ذهنی دو طرف درگیر یعنی آذربایجان و ارمنستان از یکدیگر باعث شده بر ابعاد بحران افزوده شود و تا هنگامی که ذهنیات منفی در طرف از یکدیگر ادامه داشته باشد تلاش ها برای حل این بحران به سرانجام نخواهد رسید.

۳. سپهر نظری پژوهش

الف- گفتمان هویتی از منظر سازه انگاری

حرکت بر روی عوامل مؤثر بر فرایند هویت ساز از عمده ویژگی های کشورهای تازه استقلال یافته می باشد. چرا که عامل هویت نوعی پیش زمینه برای سایر مباحث راهبردی و استراتژیک در چنین کشورهایی محسوب شده و وجود تزلزل در ریشه های هویتی ایشان موجبات ضعف و حتی نقص را در پیکره ی ماهوی آن بوجود می آورد و به تحقیق چنین کشوری را می توان یک کشور ضعیف در نظر گرفت. لذا در کشورهای تازه استقلال یافته ای مثل ارمنستان، جمهوری آذربایجان و گرجستان تمامی شاخص های هویت ساز جزء موارد امنیتی محسوب می شود. "باری بوزان" ویژگی های دولت های ضعیف را چنین می پندارد: سطوح بالایی از خشونت سیاسی، نقش مشکوک پلیس سیاسی در حیات روزمره ی مردم، کشمکش عمده ی سیاسی درایدئولوژی سازمان دهنده دولت، نبود هویت انسجام یافته ی ملی با حضور هویت های ملی رقیب در دولت، نبود سلسله مراتب روشن و مشهود اقتدار سیاسی را مورد تاکید قرار داشتند که این خود نمونه ای آشکار از تأثیر مستقیم مولفه هویت بر ضعف و اقتدار یک دولت می باشد (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۲۲).

در دهه ۱۹۸۰ با شکل گیری جنبش های جدید در جوامع مختلف که با تبیین های مادی قابل شرح نبود و اهمیت و تعاریفی که افراد و گروه ها از «خود» و «دیگری» در آن ها ارائه می کردند باعث توجه نظریه پردازان جنبش های اجتماعی به عوامل هویتی شده است. (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۷: ۲) در فرآیند فروپاشی اتحاد شوروی و پس از آن، رویدادهای بالکان، آسیای مرکزی، خاورمیانه، آفریقا ... و هیت، مورد توجه خاص برخی از علماء روابط بین الملل قرار گرفت. (مرتضویان و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۱۵) ظهور هویت های چندگانه، ابهام و اغتشاش در مرزهای هویتی بین کشورها، نقش روز افزون ادراکات و برداشت های هویت بنیان در تصمیم گیری ها، از بین رفتن پیوند نسبتی بین هویت سیاسی و دولت ملت، پدید آمدن هویت های جمعی جدید و سر برآوردن اشکال نوین از خشونت مبتنی بر عرصه سیاست «هویت» همگی نشانگر تأثیر هویت بر ساختارها، نهادها، فرآیندها و کارگزاران جدید بین المللی است. از طرف دیگر، هویت کنش گران نیز نه بر اساس ساختارهای مادی بلکه بر مبنای تعاملات، رویه ها، هنجارها، ارزش ها، فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای اصولی و انگاره های نهادینه شکل می گیرد که درک آن مستلزم توجه به میانی معنایی می سازد. پس فرد در ضمن تعاملات، رویه ها و هنجارها موجب تحول یا تغییر در هویت می شود و هویت نمی تواند ثابت باشد. (مشیر زاده، ۱۳۸۴: ۹)

کوزولوسکی و کراتوچویل براین نکته تاکید می کنند که افراد چگونه رویه های تغییر یافته ناشی از برداشت های جدید هویت و اجتماعی سیاسی را در برمی گیرند و از این طریق تعاملات میان دولت ها را تغییر می دهند یا بر عکس، چگونه تعاملات تغییر یافته در میان دولت ها رویه های میان افراد را تغییر می دهند. (Kosłowski & Kratochwil, ۱۹۹۵: ۱۳۴-۱۳۶) یکی از بهترین مثال ها در این زمینه تغییر در عوامل داخلی هویت ساز شوروی با روی کار آوردن گورباچف (تحت تأثیر تحولات و معنا سازی های داخلی) است که به کنش متفاوت آن و همچنین برداشت جدید آن از «دیگری» انجامید و بعد در جریان تعامل میان شوروی و غرب (دیگری)، هویت ها و هنجارهای اجتماعی می توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر پیدا کنند. آنچه اشخاص می خواهند، وابسته به این است که با چه کسی تعامل دارند، تا چه حد با آن گروه ها وابسته اند، از فرآیند تعامل چه می آموزند، و چگونه اولویت ها و دعاوی شناخت خود را نسبت به دیگران مشروعیت می بخشند. از این مفروضه ها دو گزاره استنتاج می شود:

۱ - هر قدر اشخاص یا کنشگران به برداشت های تعریف شده گروه از مشروعیت وابسته تر باشند، به احتمال قوی تر سیاست ها و رویه های تصمیم گیری را می پذیرند.

۲ - همان گونه که فهم از مشروعیت یا سرشت اجتماع تغییر می کند، اولویت های بنیادین کنش گران نیز تغییر می کند. (Lepgold & Nincic, ۲۰۰۱: ۱۵۰-۱۵۱)

در نتیجه در تعاملات میان دولت ها آن ها مستمراً ممکن است خود و دیگری را باز تعریف کنند. حتی اگر دولت ها در ابتدا به عنوان موجوداتی خود محور، خود خواه و منفعت جو در مقابل یکدیگر قرار گیرند، اما در یک فرآیند از تعاملات مستمر مبنی بر همکاری ممکن است که به کنش گران غیر خود محور و نوع دوست تبدیل شوند. این تغییر هویت به معنای تحولی اجتماعی است. (Wendt, ۱۹۹۴) لذا تغییر هویت ها در بلند مدت می توانند به تغییر ساختارها منجر شوند. (Wilmer, ۲۰۰۰: ۲۱۶)

با وجودی که برخی از بحث‌های واقع‌گرایان کلاسیک و نئوکلاسیک (مانند توجه به اهمیت ایدئولوژی در شکل دادن به سیاست خارجی یا بحث‌های مربوط به دولت‌های انقلابی) و نیز برخی از مباحث مطرح شده در لیبرالیسم و نئولیبرالیسم (مانند نقش هنجارها و قواعد در رژیم‌های بین‌المللی یا نقش انگاره‌ها در سیاست خارجی) و حتی برخی از اشارات نئو واقع‌گرایان (مانند جامعه‌پذیری در مباحث کنت والتز) حاکی از آن است که عوامل معنایی هم‌نقشی در توضیح روابط بین‌الملل از منظر خردگرایان دارند، اما این عوامل نقش کلیدی صریح در این نظریه‌ها پیدا نمی‌کنند (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۷: ۳). در این حوزه بر تعریف هویت از منظر معرفت‌شناختی تأکید می‌شود: «آنچه اهمیت بیشتر دارد، این است که چه چیزی هست، نه اینکه ما چگونه می‌توانیم آن را بشناسیم» (Wendt, ۲۰۰۰: ۱۷).

اندکی تأملی در شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر هر سه کشور قفقاز جنوبی حاکی از آن است که هرکدام از آنها در حال پیمودن فرایند دولت‌سازی و تقویت مبانی هویتی خود بوده و با تأکید بر شاخص‌های هویت‌ساز بدنبال تحمیل اراده‌ی خود در داخل و منطقه می‌باشند.

۴.۳. کشور ارمنستان

هویت ملی در ارمنستان در دوره پس از استقلال تصویر رو به رشد و مستحکمی از خود جلوه داده است. در میان دیگر جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز، مردم ارمنستان دارای قویترین، منسجم‌ترین و مستقل‌ترین هویت فرهنگی و تاریخی هستند. هرچند در عرصه سیاست و اقتصاد، نظام نه‌چندان پویایی دارند که با گذشت زمان با سرعت بیشتری از دیگران بلوغ پیدا خواهد کرد. (سریع‌القلم، ۱۳۷۹: ۱۰۱)

این کشور از نظر روند دولت‌سازی در مقایسه با دو جمهوری دیگر (و حتی اکثر جمهوری‌های بازمانده از شوروی) از وضعیت بهتری برخوردار است و به عبارتی بهتر، ارمنستان در وضعیت نابسامان انسجام ملی و هویتی که بر منطقه آسیای مرکزی و قفقاز حاکم است، یک استثنا به شمار می‌رود. جمعیت تقریباً همگن (۹۷ درصد جمعیت را یک گروه قومی تشکیل می‌دهد)، نداشتن مرزهای مشترک با روسیه و تاریخ و فرهنگ غنی قومی ارمنستان از موجبات موفقیت این کشور در روند دولت‌سازی (کشور ملت پایه) پس از دست‌یابی به استقلال سیاسی شد. (کوزه‌گر کالجی، ۱۳۹۶: ۱۰۲)

۳-۱. شاخص‌های هویتی ارمنه

الف- حفظ انسجام و هویت جمعی و شناسایی هویت خود از طریق شناسایی دشمن همیشگی یعنی ترک‌ها

ارمنه امروزه از معدود اقوامی می‌باشند که از فرهنگ تقریباً دست‌نخورده‌ای بهره‌مند هستند و علی‌رغم پراکندگی شدید آنها در بسیاری از نقاط دنیا، بویژه در سراسر قلمروی شوروی و نقاط دیگر جهان مانند ایران، لبنان، سوریه، فرانسه، آمریکا، استرالیا، کانادا و آمریکای جنوبی و اسپانیا (شیخ‌عطار، ۱۳۷۳: ۱۱۰) و... ارمنی‌ها هویت خود را حفظ نموده‌اند. همانگونه که قبلاً دیدیم در حافظه تاریخی ارمنه نوعی نفرت و خصومت شدید نسبت به ترک‌ها دیده می‌شود و آن نیز بی‌دلیل نبوده، زیرا در گذشته رنج‌های فراوانی از جانب امپراطوری عثمانی و ترکیه (همچون قتل عام ۱۹۱۵) دیده‌اند. این دشمن‌شناسی، برای ارمنه از جمله عوامل شناسایی هویت و حفظ آن می‌باشد و از سوی دیگر نفرت همیشگی آنها را از دشمن تاریخی خود یعنی ترک‌ها (ترکیه) را زنده می‌دارد. (زرگر، ۱۳۸۷: ۲۵)

ب- عنصر روس دوستی

ارمنه از جمله اقوامی بودند که در دوره روسیه تزاری، با ورود روس‌ها به قفقاز موافق بوده و امید داشتند که این کشور قدرتمند مسیحی از آن‌ها در برابر ترک‌های مسلمان حمایت نماید. همچنین در دوره اتحاد شوروی و نیز پس از آن (دوره استقلال) نوعی تمایل و علاقه به روس‌ها در بین ارمنه دیده می‌شود. بطورکلی ملی‌گرایی ارمنی خصوصیت روس دوستی خود را حفظ کرده است. (هرتزیگ، ۱۳۷۵: ۱۷۷)

ج- تطبیق‌پذیری بالا

ارمنه دارای ویژگی تطبیق‌پذیری بسیار بالایی هستند، بدینگونه که در بسیاری از نقاط جهان حضور داشته و همزیستی بالایی با فرهنگ‌های بومی از خود نشان می‌دهند. البته در عین تطبیق‌پذیری و همزیستی بالا، به ندرت در دیگر فرهنگ‌های مستحیل و جذب می‌شوند و این خود نشان از ایستادگی بالای قومی در میان آنها است. چنین ایستادگی بالایی بی‌شک بخاطر این است که هویت ملی ارمنی از سرچشمه‌های تاریخی غنی ریشه می‌گیرد. (زرگر، ۱۳۸۷: ۲۵) هویت ارمنی با سرزمین تاریخی که رنگ و بوی اسطوره‌ای نیز بدان داده می‌شود، ارتباط تنگاتنگ و پیچیده‌ای دارد. (سجادپور، ۱۳۷۳: ۱۰)

یکی دیگر از منابع مهم هویت بخش به ارمنه، دیاسپورا یا آوارگی آنها است که خاطرات و سرگذشت‌های تاریخی غنی برای آنها ایجاد کرده است. سال‌های دیاسپورا، مخزنی از خاطرات مربوط به آزار و اذیت‌های ترک‌ها را در میان آنها ایجاد و زنده نگاه داشته است. (Goldenberg : ۱۳۴)

د- کانون نزاع مشترکی بنام قره باغ

وجود یک کانون نزاع مشترک بنام قره باغ برای تمامی ارامنه در داخل و خارج ارمنستان از مهم ترین عوامل اصلی تقویت بنیه های هویتی این کشور و تحکیم و استحکام انسجام داخلی و استفاده از بسترهای خارجی به منظور حفظ و تقویت سایر شاخص های هویت ساز در این کشور شده است. توجه به مسئله ی قره باغ در میان ارامنه کل جهان موجب تقویت یکپارچگی و همبستگی در میان ایشان شده است. بسط و گسترش حس غرور ملی ناشی از پیروزی احتمالی در مناقشه ی قره باغ از دیگر مولفه های موثر بر روند دولت-ملت سازی در این کشور می باشد.

تاریخ سازی، تاکید بر موارد نسل کشی ارامنه(نسل کشی ۱۹۱۵) و استفاده گسترده از نمادها و اسطوره سازی(اسطوره ی آرارات) در سطح جهان؛ همواره بعنوان منابع غنی برای تهییج تمایلات ملی گرایانه و تداوم یکپارچگی در میان ارامنه شده است. ارمنستان برخلاف دو کشور دیگر قفقاز جنوبی توانسته از کانون های نزاع داخلی(عدم وجود واگرایی قومی) و منطقه ای(مناقشه قره باغ) بعنوان عواملی مثبت برای تقویت هویت ملی استفاده کرده و در نتیجه با مشکلات و موانع کمتری در مسیر تقویت هویت ملی و سیر فرایند دولت-ملت سازی و ایجاد یک کشور ملت پایه مواجه باشد. از طرف دیگر وجود مناسبات خوب با روسیه و حتی بهره مندی از پایگاه های نظامی این کشور در داخل ارمنستان، موجب شده است تا ارمنستان برخلاف گرجستان و جمهوری آذربایجان که روابط نسبتا ناپایداری با روسیه دارند، در جایگاه بهتری واقع شود. تمامی این عوامل موجب شده است تا ارمنستان در فرایند هویت سازی نسبت به دو کشور دیگر قفقاز جنوبی در موقعیت ممتازی قرار گرفته باشد.

۵. جمهوری آذربایجان

الف- آذربایجان محوری

جمهوری آذربایجان در سال های بعد از استقلال وارد مرحله جدیدی از روند هویت سازی شد. به گونه ای که اصل "آذربایجان محوری" با نگاهی به غرب بعنوان راهبرد اصلی این کشور برای ایجاد یک هویت جدید گردید.

جمهوری آذربایجان در حال گذر از فرآیند تشکیل دولتی مدرن می باشد. البته این فرآیند موجب بی توجهی به ارزش های آذربایجان نمی شود. مردم آذربایجان در طول قرن ها ارزش های ملی و معنوی خود و زبان مادری خود را حفظ کرده و زنده نگه داشته اند. امروزه نیز دولت فعلی، برپایه همین ارزش هاست که مسیر رشد و ترقی خود را می پیماید. طرح ایدئولوژی ملی گرایایی و ثبت رسمی زبان آذری با الفبای لاتین گام مهمی است که حیدرعلی اف نسبت به ایجاد آن ها اقدام کرد و هم اکنون، الهام علی اف این سیاست را ادامه می دهد. در این میان نمی توان نقش ارزش های معنوی در شکل گیری فرهنگ و چارچوب زندگی مردمان این منطقه را نادیده گرفت. سیاستگذاران این کشور با طرح ها و ایده های مختلف سعی بر نهادینه کردن ارزش های معنوی در کالبد ملی گرایایی مردم این کشور می باشند. ارزش های ملی و معنوی بخش جدایی ناپذیر از ایدئولوژی ملی گرایایی می باشد. مردم آذربایجان در طول قرن ها، زبان، مذهب، سنت، معنویت، شجاعت، استقامت، همبستگی، وطن پرستی، سخاوت و عزت خود را حفظ کرده است. ارزش های ملی و اخلاقی آذربایجان بر شکل گیری ایدئولوژی ملی گرایایی تأثیر می گذارد. (Ouml;MROV ۲۰۱۲&،).

ب- ترک گرایایی

جمهوری آذربایجان کشوری است که سعی در منطبق کردن خود با ارزش های غربی می باشد که در عین حال جزء کشورهای اسلامی نیز محسوب می شود. هویت منطبق بر ترک گرایایی و آذربایجان محوری شعار اصلی هویتی این کشور است.

در وهله ی اول و پیش از هر چیز دیگری، جمهوری آذربایجان پیروی خود را از ارزش های دموکراتیک و غربی برگرفته از دکترین های حقوق بشر اعلام کرد و با افتخار خود را به عنوان جانشین خلف جمهوری دموکراتیک آذربایجان سال ۱۹۱۸ میلادی معرفی کرد که نخستین دموکراسی پارلمانی در شرق مسلمان به شمار می آید (غریب اف، ۱۳۹۶: ۱۸). همین دیدگاه مقدمه ای برای عمق بخشی به مبانی هویت ملی در آذربایجان است. مرحله بعدی که در شکل گیری هویت جمهوری آذربایجان تأثیر مستقیم داشته است؛ منطقه جغرافیایی قرار گرفته در آن می باشد. به طوریکه، فرهنگ عمومی در جمهوری آذربایجان به دلیل قرارگرفتن این کشور در موقعیت جغرافیایی خاص، متأثر از فرهنگ اسلامی از یک طرف و فرهنگ اروپایی (غرب) از طرف دیگر است. این تأثیر از دیرباز در فرهنگ سرزمینی باستانی آذربایجان وجود داشته است که پس از جدایی آن از پیکره ی ایران، نفوذ و تأثیر فرهنگ روسی در آن شروع شده و تا زمان استقلال در سال ۱۹۹۱ ادامه داشت (واحدی، ۱۳۸۲: ۲۷۱). در دوران پس از استقلال، جمهوری آذربایجان با بحران هویت ملی به شکل جدی درگیر بوده است. این واقعیتی عیان است که جمهوری آذربایجان کاملاً بر مبنای قومی تاسیس شده است. در همان اوایل استقلال، هویت سیاسی آذربایجان بر مبنای سه اصل اسلامیسیم، ترکیسم و مدرنیسم تعریف و شالوده ریزی شد(سیف زاده، ۱۳۷۸: ۸۶). نمود چنین شالوده سازی هویتی را به طور بارز در پرچم جمهوری آذربایجان می توان مشاهده کرد که سه رنگ آن و نیز هلال و ستاره ۸ ضلعی داخل آن با توجه به چنین ابعاد هویتی تعریف می گردد. چنین تفکری از هویت ملی خود عاملی مهم در هراس و واگرایی گروه های قومی دیگر به ویژه ارامنه بوده است. بنظر می رسد جمهوری آذربایجان در تلاش برای هویت سازی جدید، بر عنصر ترکی سازی جامعه تاکید بیشتری داشته و ناسیونالیسم آذری به آن بیشتر توسل جسته است. بی شک دولت ائلچی بیگ با شعارهای تند ملی گرایانه اش، در چنین تلاش هویت یابی نقش اصلی را ایفا کرده است. ترکی سازی و یا ارائه تصویری کاملاً ترک از جامعه آذربایجان آثار و نتایج خاص خود را داشته است.(زرگر، ۱۳۸۸: ۹۹۲)

"هانتر" سه دوره متفاوت را در تاریخ سیاسی جمهوری آذربایجان بین سال های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ ذکر کرده است: دوره نخست که در آن گرایش های استقلال طلبانه و احساسات ترک گرایانه افزایش یافت(۱۹۸۹-۱۹۹۲)، دوره دوم، در طی حکومت ائلچی بیگ و ناسیونالیست های افراطی باکو بود که تمایلات پان ترکیستی همراه با جهت گیری ضدایرانی و ضد روسی، به اوج خود رسید(۱۹۹۲-۱۹۹۳) و دوره سوم که حیدر علی اف، سیاست معتدل تر و متوازن تری را در پیش گرفت(۱۹۹۴-۱۹۹۳). وی همچنین درباره ی روند دولت-ملت سازی در جمهوری آذربایجان می نویسد: "فرایند ملت سازی در این جمهوری از زمان استقلال به خاطر مجموعه ای از عوامل با موانع مواجه بوده است. ناهمگونی مذهبی و قومی و میراث فرهنگی مشترک و مرکب، شکاف های عمیق در میان رهبران همراه با خطوط ایدئولوژیک، بوروکراتیک و خاندانی اش، سطح وسیع منافع و مداخله خارجی در سیاست آذربایجان به خاطر عوامل ژئوپولیتیک و نفت و نیز مداخله در مسائل قومی آذربایجان توسط نیروهای خارجی و دیگر شکاف ها و ابهام های فرهنگی"(Hunter، ۱۹۹۴: ۹۵)

جمهوری آذربایجان استقلال خود را بر مبنای موجی از شور و اشتیاق ملت سازی کسب نکرد، بلکه به واسطه ی تجزیه اتحاد شوروی، به سوی این وضعیت سوق داده شد. زمانی که این کشور استقلال خود را به دست آورد، در حال جنگ با کشور همسایه خود یعنی ارمنستان بود و این مناقشه تا به امروز حل نشده است. مقتضیات مربوط به جنگ و دولت سازی همچنان بر این کشور سایه افکنده

است و پیامدهای ناشی از جنگ، اهداف مربوط به ملت سازی، همچون وجود مرزهای کاملا تعریف شده را تضعیف کرده است. (اوتادی، ۱۳۸۶: ۶۴) در جمهوری آذربایجان، نزاع با ارمنستان تا حدود زیادی بر هویت یابی جدید تاثیرگذار بوده است و در واقع خواستگاه هویت سازی برای این جمهوری را بیشتر در نزاع با ارمنستان باید جستجو کرد. هویت آذری در دوره پس از استقلال شدید خود را در مقابل هویت ارمنی تعریف نموده و تا حدود زیادی رواج پان ترکیسم در این جمهوری نیز تحت تاثیر این تعارض بوده است. جمهوری آذربایجان با آگاهی از تعارض و تقابل تاریخی- هویتی ارمنه و ترکیه، توسل به پان ترکیسم را برای ارمنستان آزردهنده دیده است. البته همان گونه که خواهیم دید چنین تفکر رادیکالی، آثار و نتایج مخربی بر الگوی روابط این کشور با ایران نیز برجای می گذارد. (زرگر، ۱۳۸۸: ۹۹۳)

ج- رقابت بین «هویت ملی» و «هویت مذهبی»

جمهوری آذربایجان در مسیر هویت سازی برای خود مسیر نسبتا دشواری در پیش داشته است. این کشور برخلاف گرجستان سیاست خوبی در این زمینه در پیش گرفته، ولی در مقایسه با ارمنستان موفق به استفاده از فرصت ها و تبدیل تهدیدات به فرصت نشده است. جمهوری آذربایجان در دوران پس از استقلال با مهم ترین مسئله قومیتی خود یعنی مسئله مناقشه قره باغ درگیر بوده است و علیرغم گذشت نزدیک به سه دهه هنوز نتوانسته بطور کامل این مشکل بزرگ را حل نموده و زمینه های جلب اعتماد عمومی را کسب نماید. از طرف دیگر این کشور با دستکاری گسترده در تاریخ خود و منطقه سعی بر آن داشته تا با شخصیت سازی، اسطوره پروری، ثبت ملی موسیقی و ورزش های باستانی همسایگان و تحریف تاریخ همیشه سعی داشته است تا نسبت به تقویت ریشه های هویتی خود همت گماشته و زمینه های لازم برای تعمیق مفاهیم امنیتی خود را فراهم آورد. از طرف دیگر وجود منابع انرژی غنی در این کشور ایجاد وابستگی شدید غرب به آن و ترسیم نقشه راه ایجاد توازن قوا در مناسبات با غرب و روسیه از سوی حاکمان جمهوری آذربایجان شده است که در این خصوص عملکرد این کشور نسبت به دو جمهوری دیگر قفقاز جنوبی اقدامی مثبت ارزیابی می شود.

ولی چالش بزرگ جمهوری آذربایجان، مسئله احیاء هویت دینی از سوی شیعیان این کشور می باشد. جمهوری آذربایجان در یک چالش نفس گیر میان «هویت ملی» و «هویت مذهبی» قرار گرفته است. از طرفی تاکید دولتمردان این کشور بر تعمیق هویت ملی با تکیه بر ایدئولوژی «آذربایجان محوری» و از طرف دیگر روند رو به رشد احیاء «هویت مذهبی» از سوی شیعیان، سیاستگذاران این جمهوری را با یک نگرانی بزرگی مواجه ساخته است که همین عامل موجب بروز برخی واکنش ها از سوی دولتمردان آذربایجان به منظور کنترل «هویت مذهبی» مردم شده است. جمهوری آذربایجان هم اکنون در دوران هویت سازی بسر می برد. به همین منظور نه تنها در زمینه جعل وقایع تاریخی، بلکه درخصوص مصادره شخصیت های ادبی، هنری، سیاسی و یا ثبت جهانی آلات موسیقی و بازی های ملی سایر کشورها به اسم کشور خود با هدف هویت سازی ملی صورت گرفته و با نوعی تاریخ سازی سعی بر تزریق هویتی جدید براساس اهداف مشخص می باشد.

۶. کشور گرجستان

الف- بحران هویت قومی

در میان کشورهای قفقاز جنوبی؛ گرجستان به دلیل ناهمگونی و عدم تجانس جمعیتی نسبت به دو کشور دیگر، در بدترین شرایط ممکن بسر می برد. تعدد قومیتی حاضر در این کشور موجب ایجاد کانون های نزاع قومیتی و سرزمینی متعددی شده است، بطوریکه با گذشت نزدیک به ۳ دهه از استقلال این جمهوری، هنوز نتوانسته بطور کامل نسبت به احیاء کامل سرزمینی خود اقدام نموده و اقتدار ملی خود را تثبیت نماید. نزدیک به هفتاد درصد جمعیت این کشور را قوم گرجی و مابقی را اقوامی چون آذری، ارمنه آجاری، آبخازی، اوستیایی، یهودی و ... تشکیل می دهد.

گرجستان در همان ابتدای استقلال با چالش جدایی طلبی و وجود نیروهای گریز از مرکز در مناطق آبخازیا و اوستیای جنوبی مواجه شد که البته اتخاذ سیاست های ناسیونالیستی "زیادگامساختار" (نخستین رئیس جمهور گرجستان) با شعار "گرجستان برای گرجی ها" نقش مهمی در تشدید این بحران داشت. نتیجه این وضعیت، وقوع جنگ داخلی میان دولت مرکزی و مناطق جدایی طلب در ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی بود که پیامدهای منفی مهمی را بر ثبات سیاسی و روند دولت- ملت سازی در گرجستان برجای گذاشت. (کوزه گرکالی، ۱۳۹۶: ۱۱۸) این بحران در سال های بعد از انقلاب گل رز و روی کار آمدن ساکاشویلی و بروز جنگ نظامی با روسیه در ۸ آگوست ۲۰۰۸ بطور کامل ابعاد حاکمیتی گرجستان را متزلزل کرد و با مرزبندی جغرافیایی کامل از دایره نفوذ حکومت مرکزی جدا شد.

گرجستان از نظر نمایش هویت ملی منسجم از خود ضعف نشان داده است. جمهوری گرجستان همچون بیشتر جمهوری های پس از شوروی با بحران های مختلفی دست به گریبان بوده که در صدر آنها به بحران هویت ملی و در ارتباط با آن مشروعیت اشاره نمود. بحران هویت به این صورت برمی گردد که باید بین مردم مورد نظر احساس عمیق هویت ملی را تحریک و در نتیجه در هر فرد احساسی پایدار از تعلق به یک جماعت گرد آمده در یک سرزمین محدود را به وجود آورد. در دولت های جدید این ضرورت با وفاداری های محلی و پیوندهای سنتی که موجب تعلق خاطر به مجموعه های قشری (گروه نژادی، قبیله ای، طایفه، تیره و غیره) است، برخورد پیدا می کند. بحران هویت (در دولت جدید) از جمله در مواقعی بروز می کند که دولت به دلیل آنکه عناصر مهم جمعیت کشور به گروه بندی های فراملی التزام بیشتری دارند، نمی تواند به عنوان یک واحد ملی کاملا کارآمد اجرای نقش نماید. این نوع از بحران هویت هنگامی بروز می کند که کار ویژه های "دولت- ملت"، به واسطه عدم حمایت از سوی یک احساس قوی از ملیت نتوانند به طور رضایت بخش اجرا شود. (پای و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۷۶) گرجستان نمونه بارز درگیر بودن در چنین بحران هویتی بوده است. واگرایی های قومی در سطح کشور و خارج بودن چند منطقه قومی از دایره حاکمیت مرکزی، حضور چشمگیر نیروهای یک قدرت خارجی (روسیه) در خاک این جمهوری (در عین نارضایتی شدید گرجی ها)، ضعف اساسی در نهادسازی های لازم به ویژه در حوزه نیروهای نظامی و ارتش و ... موجب می گشت که بحران هویت ملی در این جمهوری در شکل جدی و مداوم مشاهده شود. (زرگر، ۱۳۸۸: ۵۹)

در گرجستان برخی از گروه های قومی بجای آنکه خود را متعلق به ملت گرجستان بدانند، برای خود تعریف جداگانه ای از ملت ارائه نموده و بجای آنکه به گرجستان به عنوان یک وطن وفاداری نشان دهند به سرزمین قومی خود به عنوان وطن ارجح می دهند. بدینگونه هنوز مفهوم وطن گرجستانی برای برخی از این گروه های قومی چندان معنایی نداشته و بدلیل همین ضعف حس روانی تعلق به یک وطن ملی واحد بنام گرجستان، موجب گشته است که آنها تعریف مستقلی از وطن مجزا برای خود (همچون جمهوری مستقل آبخازیا و اوستیای جنوبی) در ذهن متبادر سازند و بدینگونه در مسیر جدایی طلبی از گرجستان گام بردارند و یا این که بجای حس تعلق داشتن به وطن گرجستانی خود، به وطن های بیرونی عشق ورزیده و از خود وفاداری نشان دهند. به طور نمونه، ارمنه گرجستان به ارمنستان احساس وفاداری می کنند و یا آذری های گرجستان به آذربایجان. بدین گونه است که هویت ملی در گرجستان به شدت در ضعف و شکنندگی بوده است. (زرگر، ۱۳۸۸: ۶۰)

گرجستان بعنوان یک دولتی که در حال طی مراحل ملی شدن است، در شرایط فعلی بشدت تحت تاثیر دو کانون نزاع می باشد. وجود واگرایی قومی و عدم انسجام هویتی داخلی از یک طرف و تداوم تنش با روسیه از طرف دیگر دو مشکل اساسی این کشور در دو بُعد داخلی و خارجی می باشند. تعدد قومیتی با تمایلات واگرایانه منجر به ایجاد گسست عمیق در مسئله اشباع سرزمینی، ایجاد انسجام اجتماعی و عدم اعمال حاکمیت کامل در کشور شده و استمرار تنش در مناسبات با روسیه، زمینه های دخالت این در برخی مسائل داخلی گرجستان و عدم توسعه اقتصادی آن را فراهم آورده است بطوریکه این دو مشکل تاثیرات قابل توجهی بر روند دولت-ملت سازی در این کشور داشته اند. نهایت اینکه گرجستان برای حل این دو مشکل، صرفا بدنبال توسعه مناسبات خود با غرب بوده و بجای تاکید بر شاخص های هویتی خود و تقویت آن ها، اصرار به عضویت در سازمان های بین المللی همچون اتحادیه اروپا و ناتو و حضور قدرت های فرامنطقه ای در منطقه ی دریای سیاه می باشد. درمجموع گرجستان پس از استقلال درگیر نزاع ها و بحران های متعدد داخلی بوده و روند دولت- ملت سازی در این کشور با موانع و چالش های بزرگ روبه رو بوده است. "دولت در حال ملی شدن" گرجستان در حیات جدید خود همواره با بحران های جدی همچون همبستگی و یکپارچگی ملی، هویت ملی و مشروعیت سیاسی مواجه بوده است. همین مشکلات از گرجستان یک دولت ضعیف ساخته است. (کوزه گر کالجی، ۱۳۹۶: ۱۲۲)

جمع بندی

استقلال جمهوری های قفقاز جنوبی از شوروی سابق در سال ۱۹۸۹ میلادی، هرچند به این کشورها خودمختاری اعطا نمود اما با توجه به گسست تاریخی این منطقه، شکاف های هویتی به عنوان آتش زیرخاکستر سربرآوردند. تاریخ منطقه قفقاز جنوبی، چنان رقم خورده است که این کشورها را در حالت واگرایی و ضدیت با یکدیگر تعریف می نماید. تاریخ این مجموعه، موجبات شکل گیری گسل هایی را فراهم نموده است که امروزه به عنوان هویت بخش این کشورها تبیین می گردد. درگیری طولانی مدت آذربایجان و ارمنستان بر سر قره باغ، تنها درگیری بر سر یک منطقه نیست، بلکه درگیری بر سر «بودن» و تعریف خویشتن است. مسئله هویت، بسیار مهم تر از مؤلفه های دیگر سرزمینی است که به عنوان بستر شکل گیری دیگر شاخصه های یک کشور برای تعریف کشوربودن می باشد. مسئله قره باغ، از نگاه دو طرف درگیر، در مسیر خاصی تفسیر می شود و حمایت بازیگران فرامنطقه ای نیز براساس منافع راهبردی طرفین انجام می گیرد. از این رو، نگاه هویتی به رخداد قره باغ، مسئله را از حوزه ی نظامی صرف خارج ساخته و به حوزه هویتی و شناختی وارد نموده است. حمایت ترکیه از آذربایجان، به اعتبار ترک بودن این کشور و اختلاف ترکیه با ارمنستان بر سر مسئله نسل کشی ارمنه در سال ۱۹۱۵ که مورد ادعای ارمنستان است و حمایت روسیه از ارمنستان به بهانه تمایل آذربایجان به تصمیمات مستقل در سیاست خارجی در مسیر اهداف راهبردی آمریکا و غرب، بحران قره باغ را با روند پیچیده تری مواجه ساخته و هویت های ازهم گسیخته در قفقاز را تقویت نموده است؛ در حالیکه منطقه قفقاز جنوبی برای بودن در تاریخ مؤثر نظام بین الملل، ناگزیر به کسب هویتی یکپارچه می باشد و این مهم، با متوقف ساختن روند کنونی اختلافات و همگرایی فزاینده سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان محقق می شود.